

بقلم دکتر حسن نشأت پاشا
وزیر مختار اسبق مصر در تهران
ترجمه عیسی ضیاء ابراهیمی

امان‌الله خان و سفیر مصر

در پائیز سال ۱۹۲۸ تهران بسرای پذیرائی امان‌الله خان پادشاه افغانستان که پس از مراجعت از اروپا از این شهر زیبا دیدن میکرد، آماده بود. مخفی نماند که دو کشور ایران و افغانستان بمناسبت اتحاد زبان و اشتراك بسیاری از منافع از دیر باز روابط صمیمانه‌ای داشته‌اند - منم با سایر رؤساء هیأت دیپلماسی (در موقعیکه وزیر مختار مصر در تهران بودم) بمجلس ضیافتی که رضاشاه پهلوی بافتخار مهمان گرامی خود در قصر سلطنتی گلستان برپا کرده بود، دعوت شدم - در حالیکه لباس رسمی تشریفاتی در بر و فینه بر سر داشتم بامدعوین در سالن بزرگی ایستاده بودیم، و همه انتظار داشتیم که اعلیحضرت رضا شاه پهلوی بسامهانش بسالن غذا خوری تشریف فرما شوند .



امان‌الله خان و ملکه ثریا

همانطور که امان‌الله خان از جلوی مسامیکدشت ناگهان در مقابل من ایستاد و بدقت سراپایم را ورنانداز کرد، و خواست که بزبان فارسی صحبت کند ولی من باو فهماندم که فارسی نمیدانم . در همین اثناء مترجم مخصوص او که از اهل سوریه بود پیش

آمد و هر چه را که میگفت بزبان فرانسه ترجمه میکرد .

امان‌الله‌خان از من سؤال کرد : « شما مصریها برخلاف نصیحتی که بشما کردم - هنوز فینه بر سر میگذارید ؟ » .

ناگفته نگذارم در اوایل ژانویه ۱۹۲۸ که امان‌الله‌خان از راه ترکیه بمصر آمده بود و اقدامات شدید دولت ترکیه را در تغییر لباس ملی ترکها، در آن کشور دیده بود ، یکروز در اسکندریه در یک مجلس مطبوعاتی بوسیله روزنامه نگاران بملت مصر نصیحت کرد که آنها هم مثل ترکها فینه را ترک کنند . در جواب امان‌الله‌خان گفتم « بلی ، مصریها همیشه فینه بر سر میگذارند ، پس از اینهم ترک نخواهند کرد » . دیگر بار فرمود : « چرا بنصیحتی که توسط روزنامه‌ها بشما کردم رفتار نکردید ؟ » . جواب دادم « ملت مصر کمال علاقه را دارد که قومیت خود را با حفظ آداب و رسوم پدران خود نگاهبانی کند » . فرمود : « هیچوقت فینه شعار مسلمین نبوده است ، پیغمبر اکرم و اصحاب او هم آنرا بر سر نگذاشته‌اند » . عرض کردم : « هیچیک از مصریها نمیگویند فینه نشانه اسلام است و همه میدانند که مصریها استعمال فینه را از ترکها و آنها هم از یونانیها اقتباس کرده‌اند ، ولی بهر حال بر سر گذاشتن فینه یکی از عادات و رسوم شده که همه آنرا مراعات میکنند » . پادشاه فرمود : « تمدن فعلی اقتضا میکند که شما فینه را دور بیندازید » . جواب دادم : « اکنون که اسمی از اسلام بردید امیدوارم که لطف فرموده بعرضم گوش کنید . خداوند عزوجل مؤمنین را باین نکته متوجه فرموده است که ترقی بتغییر لباس نیست ، باید طرز فکر و اخلاق را عوض کرد و فرموده : « ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم » این مذاکرات مدتی طول کشید و همه بانتظار امان‌الله‌خان ایستاده بودند که زودتر گفتگوی خود را تمام کند و باطاق غذاخوری برود . رضاشاه هم که از این مباحثه خسته و کسل شده بود ، خواست بنحوی مهمان خود را متوجه کند ، خود را بر روی یکی از صندلیها انداخت ، بطوریکه همه دریافتند که شاه کسل شده است .

امان‌الله‌خان که متوجه قضیه شده بود باعجله بمن گفت « مثل اینست که اعلیحضرت خسته شده‌اند و میخواهند بسالن غذاخوری بروند ، خیلی متأسفم که بیش از این

فرصت ندارم و گفتگورا بهمین جا ختم میکنم و فردا احمدشیرخان رئیس مجلس ملی را بملاقات شما میفرستم که مذاکرات را در این زمینه دنبال کند .

مجلس ضیافت پس از صرف شام و تبادل نظرها و خطابه های تبریک بین رضا شاه و امان الله خان و سایر تشریفات و تعارفات معمول پایان یافت .



روز بعد بنا بمیل امان الله خان وزیر خارجه و رئیس ملی افغانستان را برای صرف نهار بسفارتخانه دعوت کردم - این دونفر تحصیلات خود را در خارجه بی پایان رسانده اند و در افغانستان بفهم و درایت معروفند .

سرمیز موقعیکه خواستم راجع به « فینه » سخن کنم رئیس مجلس ملی گفت : « امان الله خان جوان است و مظاهر تمدن خارجی او را فریفته است و دست بسا اقداماتی زده است که تاج و تخت او را در معرض خطر قرار داده » و گفت « بهمین مناسبت بود که اعلیحضرت ملک فؤاد موقعیکه در مصر بود او را بتمنهایی بقصر عابدین دعوت فرمود و برادرانه نصیحتش کرد و باوسفارش نمود از اینگونه مظاهر گول نخورد و آنهارا وسیله ترقی و تعالی و تمدن نداند ، و همیشه سعی کند که ملت افغانستان علم و اخلاق متین خارجیهارا فراگیرد تا بتواند در راه ترقی پیش رود » . و بسا کمال صراحت از اینکه شاه جوان افغانستان باین نصیحت گوش نداده و خود و تاج و تخت خود را در معرض خطر قرار داده است اظهار تأسف کرد .



چند هفته پس از بازگشت امان الله خان باافغانستان ، از طرف دولت مصر مأمور شدم برای اتمام قرارداد دوستانه ای که امان الله خان آنرا در موقع توقف خود در مصر امضاء کرده بود بکابل بروم . ماه نوامبر ۱۹۲۸ بود که از راه هوا بهرات رفتم و از آنجا هم بسوسيله هواپیمای سلطنتی بقندهار رهسپار شدم ، و در آنجا چند روزی بعلت بدی هوا توقف کردم ، و بالاخره در روز پنجم دسامبر بکابل رسیدم - و مهمان شخص امان الله خان بودم و اودر قصر چهل ستون پذیرائی شایانی از من بعمل آورد . در این موقع سرمای

شدیدی که از ۶۰ سال قبل سابقه نداشت بر افغانستان حکمفرمائی میکرد.
در آنجا شنیدم که امان‌الله‌خان همینکه از سفر بازگشته فرمان داده است اهالی
افغانستان بجای لباس ملی خود لباس اروپائی بپوشند و کلاه فرنگی بر سر گذارند.
بعدها دانستم که یکروز امان‌الله‌خان اعضاء مجلس ملی را که از رؤساء و بزرگان
ایلات و عشایر تشکیل میشود بخارج شهر دعوت کرده و در آنجا امر داده است که
ریشهایشان را بتراشند و لباس خود را باکت وشلوار فرنگی که خود او از خارجه آورده
بود عوض کنند. و آنوقت اجازه داده بود که بشهر مراجعت کرده در مجلس
حاضر شوند.

فراغش نمیکم هنگامیکه درهرات مهمان اطباق بازرگانی ایران بودم حاکم
هرات که عموی شاه بود بدیدنم آمد و وقتیکه او را با آن همیکل بزرگ و قد کوتاه با
کلاه عجیبش که بی شباهت بکلاه گاوچرانهای امریکائی نبود دیدم بطوری خنده‌ام
گرفته بود که نمیتوانستم خود داری کنم، مخصوصاً که خیاط هم در دوختن لباس او
اشتباه کرده بود و بارچهره پشت ورودوخته بود.

اولین ملاقات من با امان‌الله‌خان در قصر سلطنتی کابل اتفاق افتاد، درست در همان
موقع که بچه‌سقا حملات خود را بر قوای دولتی شروع کرده بود و حتی بنزدیکی
پایتخت هم رسیده بود. شاه از من سوال کرد که «رای تو درباره وضع فعلی مملکت
چیست؟». گفتم «آیا اعلیحضرت میل دارند که بنا باقتضای مراسم دیپلماسی جواب
بدهم، یا میخواهند مثل یکنفر برادر شرقی که عزت و خیر ملت افغان را خواهان است
چیزی عرض کنم؟». گفتم: «اگر با کمال صراحت بامن صحبت کنی بیشتر متشکر خواهم
بود.» (این عادت امان‌الله‌خان همه جا مشهور بود گویانکه هیچوقت هم بنصیحت
اشخاص آنطور که باید عمل نمیکرد) گفتم: «از مطالعاتی که در افغانستان کرده‌ام چنین
فهمیده‌ام که همه مردم افغانستان مسلحند و با این ترتیب نمیتوانم چطور ممکن
است تسلط حکومت بر همه جا عملی شود. پس بهتر این است که همه را خلع سلاح کنید
تا بتوانید قوای مرکزی و دولتی را تقویت کنید». جواب داد «شما نمیدانید که افغانها
چقدر باساحه خود علاقه دارند و اگر بگویم افغانی اسلحه خود را از ناموس خود بیشتر



بچه سقو

عامل سقوط امان الله خان

دوست میدارد دروغ نگفته‌ام . شما اگر
 بیکنفر افغان بگوئید یا تفنگ خود را بمن
 ده و یا یکی از زنهای خود را ، تفنگ را
 نکه میدارد و میگوید برو و هر يك از
 زنهایم را میخواهی با خود ببر . با این
 ترتیب در کشور وسیعی مثل افغانستان
 چطور ممکن است اسلحه را از دست مردم
 گرفت . گفتیم «من فکر میکنم که قوای
 مرکزی بتواند کم کم در هر يك از قسمتهای
 مملکت شروع با اقدامات لازم بکند .
 راجع بعشایر هم ممکن است که جوانهای
 آنها را بخدمت نظام و وظیفه بخوانند و سپس
 اسلحه را بدست خود بآنها بدهید . امان الله
 سر خود را از روی ناامیدی تکانی داد و
 گفت : «همسایه‌ها ما را راحت نمیکذارند
 و هر روز از ما طمع جدیدی دارند ، باید
 اسلحه در دست مردم بماند تا بتوانند از خود دفاع کنند .»

مذاکرات ما در اینجاست تمام شد و من برگشتم . چند هفته پیش نگذشت که انقلابیون
 همه جا را تصرف کردند ، و بعدها شنیدیم که شاه و خانواده او با همان طیاره ای که مرا بکابل
 برده بود افغانستان را ترک کرده اند .

